

حقانیت احمدیہ

از

حضرت میرزا بشیر الدین محمود احمد
خلیفۃ المسیح الثانی و مصلح موعود رضی اللہ عنہ

سازمان انتشارات بین المللی اسلام

Haqqaaniyat-e-Ahmadiyya

Persian Translation of

Sadaaqat-e-Ahmadiyyat (Urdu)

by Hazrat Mirza Bashir-ud-Deen Mahmood Ahmad
Khalifatul-Masih II (may Allah be pleased with him)

حقانیت احمدیہ

ترجمہ فارسی کتاب اردو: صداقت احمدیت

از حضرت میرزا بشیر الدین محمود احمد
خلیفۃ المسیح الثانی والمصلح الموعود رضی اللہ عنہ

مترجم از زبان اردو به فارسی: دکتر کاشف علی

چاپ اول کتاب اردو: قادیان، ۱۹۲۰م

چاپ ترجمہ فعلی: بریتانیا، ۲۰۲۰م

© **Islam International Publications Limited**

ناشر:

سازمان انتشارات بین المللی اسلام

Guildford Road, Unit 3, Bourne Mill Business Park

Farnham, Surrey GU9 9PS United Kingdom

محل چاپ در بریتانیا:

انتشارات رقیم

برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به:

www.alislam.org

Cover design: Mohsin Amjed

ISBN:978-1-84880-175-2

10 9 8 76 5 4 3 2 1

فهرست مطالب

- V ----- معرفی کوتاه مؤلف
- IX ----- درباره کتاب
- X ----- تشکر و قدردانی
- ۱ ----- حقانیت احمدیه
- ۱ ----- ادب و احترام انبیا علیهم السلام
- ۲ ----- برتری رسول الله ﷺ بر جمله پیامبران
- ۲ ----- حقانیت عظمت رسول اکرم ﷺ
- ۴ ----- کرشمه الفت و محبت
- ۵ ----- معیار سنجش حقانیت
- ۶ ----- مقایسه حضرت پیامبر ﷺ با پیامبران دیگر
- ۸ ----- تاثیر تعلیمات پیامبر ﷺ و تعلیمات پیامبران دیگر
- ۹ ----- رویداد حضرت موسی علیه السلام
- ۱۰ ----- رویداد حضرت عیسی علیه السلام
- ۱۱ ----- رویداد پیامبر اکرم ﷺ
- ۱۳ ----- گواهی آشکار ما به الامتیاز
- ۱۵ ----- اخلاص زنان مومن
- ۱۶ ----- شجاعت دو کودک مسلمان
- ۱۸ ----- روش حل اختلاف فرق اسلامی

- ۲۰----- مدعی دروغگو مجرم بزرگی است
- ۲۱----- سعادت انسان سعید
- ۲۲----- نظر معاندی درمورد حقانیت ادعا
- ۲۴----- عظمت پیامبر اکرم ﷺ و ادعای برحق
- ۲۴----- وفات مسیح و حقانیت
- ۲۷----- ایراد به خدا و پیامبر با زنده بودن حضرت مسیح
- ۳۱----- آغاز عقیده حیات مسیح
- ۳۲----- معیار حقانیت حضرت اقدس
- ۳۵----- حقیقت اجرای نبوت
- ۳۷----- نیاز واقعی مجدد و مصلح
- ۴۱----- حقیقت امکان نبوت
- ۴۳----- اعزاز و شرف خیر البشر به سبب ادعای نبوت
- ۴۶----- راه دانستن راستی و صداقت

معرفی کوتاه مؤلف

حضرت میرزا بشیر الدین محمود احمد رضی الله عنه آن پسر موعود حضرت میرزا غلام احمد امام مهدی و مسیح موعود علیه الصلوة والسلام است که بشارتش حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پیامبران پیشین داده بودند. وی در عالم معنویت حکم آن ستاره را دارد که پس از صدها سال انتظار به ظهور می‌رسد. او آن مرد خدا بود که تاج روحانیت و معنویت بر سر داشت و چنان نور خدا را از وجود خود ساطع می‌کرد که پیروانش از او حیات معنوی می‌گرفتند و حتی آنان هم که به لحاظ دینی پیرو او نبودند اسیر و مجذوب او می‌شدند. وی در سخنرانی‌های خود که ساعت‌ها به طول می‌انجامید، حضار را چنان مست و مجذوب مطالب و حسن بیان خود می‌کرد که آنها چه باران بیاید یا خورشید غروب کند از جای خود بلند نمی‌شدند و سیل کلمات و مطالب با سلاست و روانی و جذابیت تمام از زبانش جاری می‌شد و شنوندگان از آن، گنج اطلاعات را پیدا کرده و ایمان خویش را تقویت می‌نمودند. وی دریای دانش معنوی و مادی و بدون شک بزرگترین نبوغ قرن بیستم بود. او چنان رهبر و پیشوای برجسته‌ای بود که مسئولیت رهبری جماعت احمدیه را در ۲۵ سالگی به عهده گرفت در حالی که در آن زمان این جماعت داشت دوران شیرخوارگی خود را سپری

می‌کرد ولی او با تلاش و زحمت خستگی‌ناپذیر و مستمر این جماعت را به مرحله بلوغ رساند. او نه تنها پایه‌های جماعت احمدیه که توسط حضرت مسیح موعود علیه السلام وضع شده بود، مستحکمتر و استوارتر کرد بلکه با آغاز طرح‌ها و سازمان‌ها و برنامه‌های مختلفی جماعت احمدیه را چنان سازماندهی کرد که دیگر تا روز قیامت هیچ خطری به جماعت احمدیه تهدید نمی‌کند. بزرگترین دغدغه او که به خاطرش وی تمام زندگی خود را وقف کرده بود این بود که مأموریت مسیح موعود یعنی پیام اسلام حقیقی را تا گوشه و کنار جهان برساند و برای نیل به این هدف، او سازمان تحریک جدید را تاسیس کرد، تحت این سازمان برای ابلاغ پیام اسلام حقیقی و تربیت مسلمانان، مبلغان و داعیان آماده و در سراسر جهان اعزام می‌شوند تا اسلام را در کل جهان نشر و گسترش دهند. کارهای علمی‌اش آنقدر فراوان است که بیش از هفتاد جلد کتاب دارد و هیچ موضوع مهمی نیست که درباره آن وی بحث نکرده باشد به طور مثال ده جلد تفسیر قرآن شریف نوشته است و درباره این تفسیر حتی مخالفانش هم اذعان دارند که این تفسیر بی‌نظیری است. به طور مثال: جناب اختر اورینوی درباره مدیر اسبق گروه فارسی جناب پروفیسور عبدالمنان بیدل رویداد عینی خود را عنوان می‌کند که من چند جلد از تفسیر کبیر حضرت خلیفة المسیح الثانی یکی بعد دیگری را در

خدمت مدیر اسبق گروه فارسی دانشگاه پتنه، و اکنون مدیر دانشکده شبینه، پروفیسور عبدالمنان بیدل تقدیم نمودم. وی با مطالعه این تفاسیر آنچنان تحت تاثیر قرار گرفت که علما و شیوخ حوزه عربیه شمس الهدی را هم بعضی از این جلد‌های تفسیر را داد و یک روز آنها را نزد خود خوانده و از آنها نظراتشان درباره این تفسیر جويا شد. یکی از آنها گفت که از تفاسیر فارسی هیچ نظیر این تفسیر یافت نمی‌شود. پروفیسور عبدالمنان پرسید که نسبت به تفاسیر عربی چه نظر دارید؟ علما ساکت ماندند. پس از اندک زمانی یکی از آنها گفت که در پتنه تمام تفاسیر عربی فراهم نیست، پس از مطالعه تفاسیر مصر و سوریه می‌توان درست نظر داد. جناب پروفیسور تفاسیر قدیم را یکی یکی نام برد و سپس فرمود که هیچ تفسیری به هیچ زبانی به پایه تفسیر میرزا محمود نیست. شما تفاسیر جدیدی هم از مصر و سوریه را به دست بیاورید و پس از چند ماه با من در این زمینه صحبت کنید. آنگاه علمای عربی و فارسی حیران و شگفت زده ماندند.

(تاریخ احمدیت جلد ۸ ص ۱۵۷-۱۵۸ چاپ ربوه)

خلاصه، حضرت امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام از خدای تعالی برای تایید و نصرت اسلام آیت و معجزه را طلبیده بودند و خداوند متعال به ایشان این وعده داد: ” به تو بشارت باد که پسری وجیه و پاک به تو داده می‌شود.... وی نور الله است.

مبارک است آنکه از آسمان فرود می‌آید. به همراه او فضل است که با آمدن او نازل خواهد شد. او صاحب شکوه و عظمت و ثروت است. وی در دنیا خواهد آمد و به برکت نفس مسیحی و روح حق، بیماری‌های بسیاری از افراد را رفع خواهد کرد. وی کلمه الله است زیرا که رحمت و حمیت خداوند متعال او را با کلمه تمجید خود فرستاده است. وی بی نهایت باهوش و فهیم خواهد بود و قلباً حلیم است. به وی علوم ظاهری و باطنی به وفور تعلیم داده خواهد شد.... نزول او بی نهایت مبارک و موجب ظهور جلال الهی است. نور است نور که خدا با عطر رضایت خود پاک نموده است. ما در او روح خود را می‌دمیم و سایه خدا بر سرش خواهد بود. وی به سرعت رشد خواهد کرد و موجب رستگاری افراد اسیر و دربند خواهد بود و در گوشه و کنار جهان شهرت پیدا می‌کند. ملتها از او برکت می‌یابند.“

(آینه کمالات اسلام، روحانی خزائن جلد ۵ ص ۶۴۷)

و این وعده خدا با شأن و شکوه فوق العاده به تحقق رسیده است.

درباره کتاب

این کتاب در واقع سخنرانی حضرت میرزا بشیر الدین محمود احمد خلیفه دوم امام مهدی و مسیح موعود علیه الصلوة والسلام است که ایشان در ۱۹ فوریه ۱۹۲۰ در لاهور ایراد فرمودند. در این سخنرانی آن حضرت اول حقانیت و برتری حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم بر تمام پیامبران به اثبات رساندند و سپس برای تفکیک عقاید درست از عقاید نادرست این اصل را عنوان فرمودند که: ”همان عقیده می تواند درست و برحق باشد که در آن افضلیت و جامع تمام کمالات بودن آن حضرت ثابت شود و هر عقیده‌ای که نتیجه آن این باشد که آن حضرت از کسی افضل باقی نمانند یا با اختیار آن در کمال و عظمت آن حضرت نقصی ایجاد گردد، در آن صورت آن عقیده قطعاً ضد اسلام و برعکس تجربه و مشاهده خواهد بود و نمی تواند عقیده اسلامی باشد، چون هیچ عقیده‌ای که شأن و مقام و عظمت آن حضرت ﷺ را کم کند، نمی تواند اسلامی باشد.“ [همین کتاب ص ۲۰] سپس آن حضرت طبق این اصل، عقاید حضرت میرزا غلام احمد قادیانی علیه السلام را بررسی کردند و بدین طریق حقانیتشان را به اثبات رساندند.

تشکر و قدردانی

از آقای دکتر کاشف علی سپاسگزارم که این کتاب ارزشمندی را برای تشنگان حقیقت و طالبان معنویت به فارسی برگرداند و همچنین از آقای دکتر یاسر احمد شهزاد و آقای دکتر محمد نعمان و آقای مصور احمد طاهر و آقای ملک حماد احمد طاهر نیز تشکر می‌کنم که آن را ویرایش نمودند. آقای دکتر کاشف علی کار صفحه‌آرایی و ویرایش فنی این کتاب را نیز انجام داده است.

همین‌طور از آقای دکتر یاسر شهزاد احمد (مسئول بخش فارسی) هم تشکر می‌نمایم که نظارت بر ترجمه این کتاب را به عهده داشت. جزاهم الله احسن الجزا

والسلام

خاکسار

جميل الرحمن رفیق

وکیل التصنیف

۱۰ مهر ۱۳۹۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نحمده و نصلی علی رسوله الکریم

حقانیت احمدیه

[سخنرانی حضرت فضل عمر خلیفه دوم رضی الله عنه که ایشان در ۱۹ فوریه ۱۹۲۰ در لاهور ایراد فرمودند.]

ادب و احترام انبیا علیهم السلام

بسیاری از پیامبران در جهان گذشته‌اند و به سبب این که آنان محبوب و ولی خداوند متعال بودند و از سوی او فرستاده شده بودند، سرورمایند. ما به آنان احترام می‌گذاریم و دوستشان داریم و هرگاه خداوند متعال توفیق بدهد، نه تنها بر حضرت پیامبر اکرم ﷺ صلوات می‌فرستیم بلکه بر آنها نیز صلوات می‌فرستیم. چون آنان عزیز و محبوب مالک و خالق ما هستند لذا عزیزما نیز هستند. خدای مالک و خالق ما آنان را مورد عزت و احترام قرار داده است و کسانی را که او عزت داده است، احترام‌شان بر ما واجب است. بنابراین، ما به سایر پیامبران علیهم السلام احترام می‌گذاریم چه نامشان در قرآن ذکر شده یا نشده، ما تحت این اصول قرآن که **وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ** [فاطر: ۲۵] هیچ امتی نگذشته است که در میان آنان

هشدار دهنده‌ای نیامده باشد، برای همه آنها احترام قائل هستیم و در هر نقطه جهان که پیامبری آمده باشد، به او احترام می‌گذاریم.

برتری رسول الله ﷺ بر جمله پیامبران

اما باوجود این اقرار، ما یقین داریم که پیامبر اکرم ﷺ سرور تمام پیامبران و انسان‌هایند که تاکنون به دنیا آمده‌اند یا در آینده متولد خواهند شد و از همه افضل و برتر هستند. از وقتی که این جهان به وجود آمده، هیچ مادر بچه‌ای نزاییده که در مقابل محمد ﷺ بایستد و هیچ ذاکری، هیچگاه آنقدر ذکر الهی بر زبان خود نرانده که بتواند قدم خویش را به جایی بگذارد که آنجا قدم محمد ﷺ باشد. خواه نبی باشد یا غیر نبی، رسول باشد یا غیر رسول، هر کسی باشد، اهل هر کشوری باشد، تابع هر فرهنگی باشد، اهل هر زبانی باشد، هرگز هیچ کسی نمی‌تواند در مقابل محمد ﷺ بایستد و رقابت کند.

حقانیت عظیمت رسول اکرم ﷺ

این تنها ادعا نیست بلکه صداقت و حقیقتی است که با خود دلایلی دارد. ادعای محض که هر کسی می‌تواند بکند، هندویی هم می‌تواند بگوید که شما چه حقی دارید که بگویید

محمد ﷺ] از همه افضل است؛ اوتارهای ما از همه برترند. ما از دیدگاه احمدیه این مطلب را قبول داریم که در هندوها نیز اوتارها بوده‌اند؛ اما این را نمی‌پذیریم که اوتاری برتر از محمد ﷺ نیز گذشته است. همچنین یک مسیحی نیز ادعا می‌کند که یسوع مسیح از محمد ﷺ] افضل است. یهودی هم می‌گوید که حضرت موسی از همه افضل است. همین‌طور پیروان ادیان دیگر هم بزرگان خویش را افضل می‌شمارند. اما در میان ادعای آنها و ادعای ما تفاوت فاحشی وجود دارد و آن این است که ما برای ادعای خویش شواهد و مدارک داریم اما آنها هیچ مدرکی بر ادعای خویش ندارند. آنها می‌گویند که پیامبر ما یا اوتار ما یا خداوند مسیح ما از همه افضل است اما بر ادعای خویش هیچ دلیلی نمی‌توانند ارائه دهند ولی وقتی ما می‌گوییم که پیامبر اکرم ﷺ] از همه افضل‌اند، بر آن، دلیل و برهان هم می‌آوریم که مثل روز، روشن و آشکار است. بله اگر ما نیز همانند پیروان ادیان دیگر شواهد و دلایلی نداشتیم، در آن صورت ما هم هیچ حقی نداشتیم که چنین ادعایی بکنیم، اما به فضل خدا، ما دلایل و براهینی داریم که عنوان می‌نماییم اما دیگران تنها از روی لجبازی و تعصب چنین ادعا می‌کنند. مثلشان، نظیر فردی است که فقط اموال خود را خوب قرار دهد و دیگران اگرچه چیزی بهتر از آن هم داشته باشند، آن را بد بشمارد.

کرشمه الفت و محبت

می‌گویند پادشاهی روزی در دربار خود نشسته بود که کلاه خود را به یکی از خدمتکاران خود داد و گفت که این کلاه را بر سر زیباترین پسر بگذار. وی کلاه را گرفت و بر سر پسر جامه چرکین خود گذاشت، آن پسر، لب‌های بسیار ضخیمی داشت و از بینی‌اش آب روان بود و چشمانش خیره بود. پادشاه از وی پرسید، این چه کاری بود که کردی؟ وی پاسخ داد: جناب پادشاه! در چشم من همین پسر از همه زیباتر است لذا کلاه را بر سرش نهاده‌ام. پس این قاعده‌ای عمومی است که هر کسی چیز خود را عالی و افضل قرار می‌دهد. می‌گویند کسی از مجنون پرسید که لیلی اصلاً زیبا نیست، زیباتر از وی زنان دیگرند، چرا به خاطرش خودت را باخته‌ای؟ مجنون گفت: در دیده شما ممکن است وی زیبا نباشد اما او را از چشم من نگاه کنید تا متوجه حقیقت شوید. بنابراین، انسان هنگامی که به کسی عشق می‌ورزد، مقامش را بالا برده، از همه بالاتر قرار می‌دهد. همچنین پیروان ادیان دیگر، بزرگان خویش را از همه برتر و افضل معرفی می‌کنند و این تنها به سبب مهر و علاقه‌ای است که با آنها دارند. اما چنانچه از آنها دلیل افضل قرار دادن‌شان خواسته شود، نمی‌توانند هیچ برهانی ارائه دهند. تنها

ما دلیل و برهان داریم که درخصوص افضل و اعلی بودن پیامبر اکرم ﷺ می‌توانیم بیان بکنیم. ما درباره افضل و اعلی بودن پیامبر اکرم ﷺ آنقدر دلایل و براهین داریم که اگر بنای تقدیم آنها را بگذاریم، سالیان سال زمان برای بیان آنها لازم است. تمام قرآن کریم پر از دلایل افضلیت و برتری رسول اکرم ﷺ است. زمین و آسمان بر افضلیت‌شان شهادت می‌دهند، خداوند متعال که خالق تمام چیزهاست، گواهی می‌دهد، همچنین تمام مخلوقش نیز گواهی می‌دهند؛ اما چون درک این نطق وسیع و تقدیم آن، آسان نیست لذا من فقط یک دلیل را بیان می‌کنم که بسیار قوی است و درک آن برای هر انسان، بسیار ساده و آسان است.

معیار سنجش حقانیت

و این دلیل در قول حضرت مسیح علیه السلام بیان شده است. حضرت مسیح علیه السلام در انجیل می‌فرمایند: درخت / از میوه/ش شناخته می‌شود. [متی باب ۷ آیه ۱۶ برتش اند فارن بائبل سوسائتی انارکلی لاهور، چاپ ۱۹۲۲م] وقتی درختی بارور شود، از ثمرش، خوبی و برتری آن درخت معلوم می‌شود. این نکته کاملاً درست است و در واقع قانون طبیعت است که حضرت مسیح بیان نموده‌اند. مثلاً درخت انبه چه فضیلتی بر

درخت مغیلان دارد. همین که انبه، میوه شیرین می‌دهد اما درخت مغیلان نمی‌دهد. سپس در انواع انبه‌ها نیز چرا قیمت‌ها فرق می‌کند؟ به سبب اینکه بعضی درختان کم‌ثمر می‌دهند و بعضی زیاد، میوه بعضی درختان شیرین است و میوه بعضی ترش. پس به دلیل میوه، درختی بر درخت دیگر فضیلتی دارد و به همین خاطر قیمت یک میوه از قیمت میوه دیگر گرانتر می‌باشد. خلاصه، همین اصول درباره درختان دیگر نیز صدق می‌کند. هر درختی که غرض و کار خود را به طور احسن برآورده کند، بر درختان دیگر برتری پیدا می‌کند اما درختی که مقصود خود را برآورده نکند، هیچ فضیلتی هم ندارد. ببینید وقتی درخت انبه بارور نشود، آنگاه در مقابلش ارزش آن درختی بیشتر می‌شود که اصلاً درخت میوه‌داری نیست ولی چوبش از چوب انبه سفت‌تر و باکیفیت‌تر است. پس با این حساب درختان انبه، انار و درختان دیگر بر حسب ثمر ارزش‌گزاری می‌شوند.

مقایسه حضرت پیامبر ﷺ با پیامبران دیگر

ما از روی این اصل، پیامبر اکرم ﷺ را با پیامبران دیگر مقایسه می‌کنیم و می‌سنجیم که آیا محمد ﷺ دارای این فضیلت و برتری هستند یا نه که تعالیم‌شان از لحاظ میوه و نتیجه از دیگران عالی و افضل باشد؟ اگر ثمرات تعالیم آن حضرت از

پیامبران دیگر بیشتر و عالی باشد، در آن صورت در اعلی و افضل بودنشان هیچ شک و شبهه‌ای باقی نخواهد ماند؛ اما اگر ثمرات تعالیمشان از ثمرات پیامبران پیشین کمتر باشد، آنگاه ایشان از پیامبران گذشته در مرتبه هم کمتر قرار می‌گیرند.

در این اصل، ما تعالیم حضرت رسول اکرم ﷺ را نگاه می‌کنیم و مثال‌های بارز را عنوان می‌نماییم. انسان مثل درختان، ثمر ظاهری نمی‌دهد، منظور از ثمراتش این است که تعالیمی که وی می‌آورد، چه تاثیر و نتیجه‌ای به دنبال دارد، در اثر تعالیمش چه نوع مردم پدیدار می‌شوند و برای مقایسه این امر، ما سه پیامبر را مورد بحث قرار می‌دهیم. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ» [ابن ماجه، کتاب الزهد، باب ذکر الشفاعة] من سرور تمام فرزندان آدم هستم. برای اثبات این ادعای خویش ما حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام و حضرت پیامبر ﷺ را باهم مقایسه می‌کنیم. حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام، پیامبران خدا بودند چنانکه خداوند متعال خود اظهار نموده است لذا درباره برگزیده و عزیز خدا بودنشان هیچ انکاری نیست. اما سوال این است که حضرت موسی علیه السلام و حضرت عیسی علیه السلام در مقابل حضرت محمد ﷺ چه مقام و مرتبتی دارند. برای

پاسخ به این سوال، ما به ثمرات‌شان نگاه می‌کنیم که تعالیم حضرت موسی علیه السلام چه ثمراتی در پی داشت و همچنین تعلیمات حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد ﷺ چقدر مثمر ثمر گشت. چون این همه پیامبران برای اصلاح جهان آمده بودند لذا باید ببینیم که کدام نبی با تعلیمات خویش جماعتی را تشکیل داد که در تقوا و پاکیزگی از همه پیش رفت و هیچ جماعتی دیگر نمی‌تواند با آن مقابله کند. هر نبی‌ای که جماعتش با این معیار و ملاک برتر ثابت شود، وی از همه افضل قرار خواهد گرفت چه آن پیامبر، عیسی باشد یا موسی؛ اما اگر جماعت محمد ﷺ در فداکاری، ایثار، تقوا، طهارت، نیکی و خیر از همه پیامبران سبقت گیرد، در آن صورت هرچه دنیا بگوید و هر کسی را افضل قرار دهد، درخور توجه نیست چرا که دلایل و براهین علناً حاکی از این خواهد بود که محمد ﷺ از همه افضل است و هیچ کسی نمی‌تواند به مقامش برسد.

تاثیر تعلیمات پیامبر ﷺ و تعلیمات پیامبران دیگر

اکنون ما نتایج تعالیم پیامبران را از روی نمونه بارز و برجسته مقایسه می‌کنیم. حضرت موسی مبعوث شدند و به بنی اسرائیل تبلیغ کردند. فرمانبرداری و اطاعت جماعتی در هنگام مصایب و مشکلات معلوم می‌گردد. قصه‌ای معروف است که

شوهر خانمی درگذشت، خانمش بنای ماتم گذاشت که وا اسفا! قرار بود وی از فلانی اینقدر پول بگیرد، حالا چه کسی می‌گیرد، مردی گفت: من می‌گیرم، همسرش باز شروع به عزا کرد که وا اسفا! چه کسی ملک فلانی را نظارت خواهد کرد؟ همان فرد دوباره گفت: من نظارت خواهم کرد. بعد از گفتن این قبیل چند جمله، زن دوباره گفت: همسرم باید اینقدر به فلانی پول می‌داد، حال، چه کسی خواهد داد؟ این بار این مرد گفت: ای مردم، شما هم پاسخ بدهید، مگر قرار است من همیشه جواب دهم و هیچ کسی دیگر کلمه‌ای نگوید! پس چه بسا کسانی می‌باشند که در هنگام گرفتن چیزی و سود بردن پیشقدم می‌شوند اما در هنگام مشکل پا پس می‌کشند لذا فداکاری حقیقی و محبت واقعی در زمان مشکلات آشکار می‌شود.

رویداد حضرت موسی علیه السلام

رویداد حضرت موسی علیه السلام هم در قرآن و هم در تورات بیان شده است؛ لذا این رویداد را هم مسلمانان و هم مسیحیان قبول دارند. شرح رویداد بدین قرار است که حضرت موسی مجبور شدند که با ملتی برخورد کنند که بسیار قدرتمند بود. حضرت موسی به امت خویش دستور دادند که برای جنگ آمادگی کنند اما قوم‌شان با دیدن اینکه دشمن ما بسیار قدرتمند

است گفتند: چطور می‌توانیم با این قوم بجنگیم؟ حضرت موسی علیه السلام فرمودند: شما به نام خدا حرکت کنید، خدا یاریمان می‌کند. آنان در پاسخ گفتند: ای موسی! ما هرگز برای جنگ با این قوم نمی‌رویم، تو و خدایت بروید و بجنگید. از تورات ثابت است که عده‌ای بسیار کم از آن جماعت برای جنگ آماده شدند اما ما بقی، تمام جماعت عقبگرد کردند. [تثنیه باب ۱ آیه ۲۶ تا ۳۳ برتش اند فارن بابل سوسائتی انارکلی لاهور، چاپ ۱۹۲۲م] از این پیداست که حالت غالب جماعت حضرت موسی این بود که گفتند: برو تو و خدایت بجنگید، ما هرگز نمی‌رویم.

رویداد حضرت عیسی علیه السلام

بعد از ایشان می‌آییم به سوی حضرت عیسی. ایشان چنانکه از قرآن کریم هم ثابت است به دنیا آمدند و کار اصلاح مردم را انجام دادند؛ اما الان باید این امر را مقایسه کنیم که کارشان در مقابل حضرت پیامبر اکرم ﷺ چگونه بود. در جماعت حضرت عیسی نیز همین به چشم می‌خورد که هنگامی که دشمن خواست حضرت عیسی را دستگیر کند، از بزرگترین حواری‌شان، که حضرت عیسی وی را امام جماعت خود قرار داده بودند، پرس‌وجو کردند که آیا می‌دانی عیسی کجاست؟ وی از ترس این که با گفتن حق وی را نیز دستگیر می‌کنند، گفت:

من وی را لعنت می‌کنم. [متی باب ۲۶ آیه ۷۴ برتش اند فارن سوسائتی انارکلی لاهور، چاپ ۱۹۲۲م] پس به جای این که می‌گفت: بله من ایشان را می‌شناسم، هر چه با ایشان برخورد شود، من هم برای آن آماده‌ام، وی گفت: من او را اصلاً نمی‌شناسم و تنها به انکار بسنده نکرد بلکه لعنت هم نمود.

رویداد پیامبر اکرم ﷺ

در مقابل این رویدادها، اینک جماعت پیامبر اکرم ﷺ را نگاه می‌کنیم. پیامبر اکرم ﷺ وطن خود، مکه را ترک نموده و به مدینه مهاجرت می‌فرمایند و در مدینه با اهالی مدینه پیمان می‌بندند که اگر دشمن به مدینه حمله کند، در آن صورت اهل مدینه هم برای مقابله با آن می‌جنگند و اگر شرایط به گونه‌ای بود که قرار شود خارج از مدینه با دشمن جنگ شود، آنگاه اهل مدینه مؤظف به جنگیدن نخواهند بود. هنگامی که زمان غزوه احد فرا رسید و دشمن خواست به مدینه حمله کند، در صحابه مجلس شورا منعقد گردید و تصمیم گرفته شد که خارج از مدینه جنگ شود، تا برای مبارزه، میدان وسیع و باز وجود داشته باشد، اما مشکل این بود که تعداد دشمن آنقدر زیاد بود که مسلمانان توان مقابله با آن نداشتند. دشمن سه هزار سپاه با تجربه داشت و اینان فقط هزار نفر بودند و غالب‌شان هم از

جنگ ناآشنا بودند زیرا مردم مدینه فنون رزمی را بلد نبودند و همیشه به زراعت و کشاورزی اشتغال می‌داشتند. و چنانکه در کشور ما متداول است که به مناسبت شغل‌های مردم، آنها را به چشم حقارت می‌بینند، کفار هم اهل مدینه را حقیر می‌پنداشتند و می‌گفتند اینان چطور خواهند جنگید. خلاصه، اینها نیز شامل آن تعداد یک هزار نفر بودند. سپس در این یک هزار نفر، سیصد نفر منافق هم بودند که دشنام می‌دادند و بد و بی‌راه می‌گفتند و همه مسلمانان اینها را می‌شناختند. بنابراین مسلمانان فکر می‌کردند که تعداد ما در مقابل دشمن بسیار کم است. پیامبر اکرم ﷺ در میان اصحاب ایستادند و فرمودند که مشورت بدهید، خارج از مدینه بجنگیم یا در مدینه. بالاخره تصمیم گرفته شد که خارج از مدینه با دشمن مقابله کنیم. آن حضرت در هنگام غزوه بدر نیز از اصحاب خود مشورت طلبیده بودند و از آن، منظور حضرت پیامبر ﷺ این بود که انصار سخن بگویند که تصمیم‌شان چیست چون با آنها پیمان بسته شده بود که چنانچه خارج از مدینه جنگ واقع شود، مؤظف به جنگیدن نخواهند بود. آنگاه یک انصاری بلند شد و گفت: ای رسول خدا! آیا منظورتان این است که ما سخن بگوییم؟ ما شما را پیامبر خدا می‌دانیم، اکنون دیگر این مسئله پیمان باقی نمانده است، اینک اگر شما بگویید که اسب‌های ما را به دریا

بیفکنیم، می‌افکنیم، ما مثل جماعت موسی نخواهیم گفت که برو تو و خدایت بجنگید. بلکه دشمن نمی‌تواند به شما برسد مگر اینکه از روی جنازه‌های ما عبور کند. [سیره ابن هشام عربی، جلد ۲ ص ۲۲۶ چاپ مصر، سال ۱۹۳۶م]

گواهی آشکار ما به الامتیاز

این بود ثمر تعلیمات محمد ﷺ و درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود. اکنون عنایت بفرمایید که میوه مال چه کسی عالیتر است؟ آیا میوه موسی که جماعت‌شان گفتند: برو تو و خدایت بجنگید، ما نمی‌رویم؛ یا میوه عیسی که حواری خاص‌شان ایشان را لعنت کرد یا میوه محمد ﷺ که باوجود آنکه نسبت به جنگیدن خارج از مدینه با آنها پیمان بسته شده بود، باز جماعت آن حضرت گفتند: دشمن فقط در صورتی به شما دسترسی پیدا خواهد کرد که از روی جنازه‌های ما عبور کند؛ تا زنده‌ایم نمی‌گذاریم دشمن به شما برسد. کسی می‌تواند بگوید که افراد از روی احساسات و عواطف می‌توانند چنین لافی بزنند اما هنگامی که مصیبتی وارد می‌شود آنگاه این عواطف و احساسات از بین می‌رود؛ اما اینان فقط از زبان نگفتند بلکه عملاً برای جنگ هم رفتند و خداوند متعال جهت اثبات ادعای‌شان شرایط را به گونه‌ای فراهم کرد که حضرت پیامبر ﷺ

درمیان دشمنان محاصره شدند و چنان خطرناک محاصره شدند که این خبر پیچید که آن حضرت شهید شده‌اند. آنگاه صحابه چه حالی پیدا کردند، حدس آن از این رویداد می‌توانیم بزنیم که یک صحابی انصاری از حضرت عمر که سر خود را پایین انداخته بود، پرسید، چه شده؟ وی پاسخ داد: پیامبر اکرم ﷺ شهید شدند. آن انصاری با شنیدن این گفت: اگر محمد ﷺ از این دنیا رفته‌اند، ما برای چه در اینجا بمانیم. ما هم باید برویم و بجنگیم و بمیریم و سپس رفت و جنگید و شهید شد و با آنچنان شجاعت جنگید که وقتی به جنازه‌اش نگاه کردند، روی جسدش هفتاد زخم بود.^۱ سپس نمونهٔ اخلاص دیگر را ببینید؛ هنگامی که دشمنان حضرت پیامبر ﷺ را تیرباران می‌کردند، اصحاب دور و بر آن حضرت ایستادند و تمام تیرها را روی جسم خود گرفتند و پشت‌هایشان از تیرها سوراخ سوراخ شد. کسی از یکی از این صحابه پرسید، هنگامی که تیر می‌خوردید، آیا اف هم نمی‌گفتید؟ وی پاسخ داد: من به این خاطر اف نمی‌گفتم که مبادا جسمم حرکت کند و تیر به رسول اکرم ﷺ اصابت کند.

^۱ سیرت ابن هشام عربی، جلد ۲ ص ۲۶۷ چاپ مصر، ۱۹۳۶م، سیرت ابن هشام عربی جلد ۳ ص ۸۸ چاپ مصر، ۱۹۳۶م.

اخلاص زنان مومن

این حالِ مردان جنگجو بود و کسی می‌تواند بگوید که مردان، معمولاً شجاعند لذا جای تعجب ندارد؛ اما این اخلاص منحصر به مردان نبود بلکه نظیر این، در میان زنان نیز وجود داشت. بعد از اتمام همین غزوه‌ای که در آن شایعه شده بود که حضرت پیامبر اکرم ﷺ شهید شده‌اند، افراد لشکر به مدینه بر می‌گشتند و اهل مدینه با شنیدن این خبر دیوانه‌وار از مدینه بیرون آمدند. زنی از تک تک افرادی که از جنگ بر می‌گشتند، می‌پرسید: حالِ پیامبرِ خدا چگونه است؟ این زن در دل خود به پیامبر اکرم ﷺ ایمان و اطمینان کامل داشت. آن مرد، خبر مرگ آن حضرت را معمولی فکر کرده و به وی گفت: پدرت کشته شد؛ زن گفت: من پرسیدم حال پیامبر خدا چگونه است؟ وی گفت: برادرت هم کشته شد، زن باز گفت: من می‌پرسم که حال رسول الله چگونه است وی باز در پاسخ گفت: شوهرت نیز کشته شد؛ این خانم گفت: چرا به سوالی که می‌پرسم، پاسخ نمی‌دهی، رسول الله چگونه است؟ وی گفت: پیامبر خدا زنده هستند، این خانم با شنیدن این خبر خدا را شکر کرد و گفت؛ اگر پیامبر خدا زنده‌اند، پس ما نگران وفات هیچ کسی دیگر نیستیم.

[سیرت ابن هشام اردو جزو دوم، ص ۸۴ چاپ لاهور سال
[۱۹۷۵]

این برخورد را آن فرد می‌تواند درک کند که جزع و فزع زنان را دیده باشد، زن حتی اگر بچه یک روزه‌اش فوت کند، بسیار گریه می‌کند. اما این زن باوجود اینکه تمام اعضای خانواده که تکیه‌گاهش بودند، کشته می‌شوند، باز می‌گوید: اگر رسول الله زنده‌اند، پس جای نگرانی و تأسف نیست. این قوه قدسیه پیامبر اکرم ﷺ بود که در وجود مردان و زنان چنین اخلاصی ایجاد کرده بود و این دلیل افضل و برتر بودن حضرت پیامبر اکرم ﷺ از همه می‌باشد؛ هیچ امت دیگری نمی‌تواند نظیرش را ارائه دهد. پس ثابت شد که محمد ﷺ از همه پیامبران افضل هستند و مقام و مرتبت‌شان به هر لحاظ از دیگران بیشتر است زیرا می‌بینیم جماعتی که ایشان پدید آوردند، در آن محبت و اخلاص مردان و زنان حتی کودکان آنچنان است که نظیرش را نمی‌توان یافت.

شجاعت دو کودک مسلمان

در هنگام غزوه بدر دو کودک پانزده ساله با بسیار تلاش و کوشش توانستند از پیامبر اکرم ﷺ اجازه شرکت در جنگ

بگیرند. یکی از صحابه تعریف می‌کند که در زمان جنگ این هر دو پسر به دست راست و چپ من ایستاده بودند و من با دیدن آنها نزد خود فکر کردم که اگر دوروبرم سپاهیان بودند، می‌توانستم بجنگم اما الان چه کار می‌توانم بکنم، هنوز به همین فکر بودم که یکی از آن دو پسر به من دست زد وقتی به او توجه کردم، پرسید: ابوجهل که پیامبر اکرم ﷺ را اذیت می‌کرد، کجاست؟ هنوز به این پسر جواب نداده بودم که پسر دوم هم از من یواشکی پرسید تا پسر دوم متوجه نشود؛ عمو! ابوجهل کدام است؟ دلم می‌خواهد، من او را بکشم. این صحابی عبدالرحمان بن عوف بود که بسیار شجاع و دلیر بود، ولی وی می‌گوید: این فکر به دل من هم نگذشته بود که ابوجهل را بکشم اما به هر حال، به محض اینکه به سمت ابوجهل اشاره کردم، این هر دو پسر از چپ و راست من، مثل عقاب درمیان لشکر دشمن رفتند و ابوجهل را کشتند. [بخاری کتاب المغازه باب فضل من شهد بدراً] عنایت بفرمایید که این دو پسر پانزده ساله بودند، بدون آن نوری که اینان داشتند، پسرهای همسن و سال‌شان چه کارهایی می‌کنند؛ پسرهای شهرنشین به بازی‌های انگلیسی سرگرم می‌باشند و پسرهای روستایی به بازی‌های روستایی. اما این دو پسر با جان خود بازی می‌کنند و با آنچنان

شجاعت بازی می‌کنند که شجاعان بزرگ هم به حیرت می‌افتند.

این منظره آدم عاقل و فهمیده را به نتیجه بزرگی سوق می‌دهد و آن اینکه محمد ﷺ از تمام پیامبران افضلند و هیچ کسی نمی‌تواند با ایشان مقابله کند. سپس قرآن هم همین می‌گوید و پیامبر اکرم ﷺ نیز همین می‌فرمایند که من سرور تمام انسان‌ها هستم. و زمانی که ما به این نتیجه رسیدیم، معلوم شد که پیامبری که از همه افضل است، همان عزیزترین خدا نیز است. چنانکه خداوند متعال در قرآن شریف در خصوص مهر و محبت به پیامبر خود می‌فرماید: **قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ [آل عمران: ۳۲]** محمد به ما چنان عزیز است که هرکسی که از وی فرمانبرداری کند، وی نیز عزیزما می‌گردد.

روش حل اختلاف فرق اسلامی

با توجه به این نکته به راحتی می‌توان به حقانیت و صداقت اسلام پی برد. سپس اختلافی که به طور عمومی بین مسلمین وجود دارد، آن را نیز می‌توان با این روش حل و فصل کرد؛ چون از تجربه و مشاهده به اثبات رسیده است که پیامبر اکرم ﷺ

از تمام پیامبران از هر لحاظ و رنگ، برتر و افضلند بنابراین لازم است که به هنگام تدبّر و تعمّق درباره هر مسئله این نکته را در نظر بگیریم که همان عقیده می‌تواند درست و برحق باشد که در آن افضلیت و جامع تمام کمالات بودن آن حضرت ثابت شود و هر عقیده‌ای که نتیجه آن این باشد که آن حضرت از کسی افضل باقی نمانند یا با اختیار آن در کمال و عظمت آن حضرت نقصی ایجاد گردد، در آن صورت آن عقیده قطعاً ضد اسلام و برعکس تجربه و مشاهده خواهد بود و نمی‌تواند عقیده اسلامی باشد، چون هیچ عقیده‌ای که شأن و مقام و عظمت آن حضرت ﷺ را کم کند، نمی‌تواند اسلامی باشد.

با توجه به این نکته، هیچ مسلمانی اعم از فرقه اهل حدیث، اهل سنت، سهروردی، دیوبندی، شیعه، سنی یا از هر فرقه‌ای تعلق داشته باشد، در این اصول اختلاف نخواهد داشت که محمد ﷺ از سایر پیامبران افضل هستند و هیچ عقیده‌ای نمی‌تواند برحق باشد که موجب لطمه زدن به شأن و عظمت پیامبر اکرم ﷺ باشد. اکنون این مورد را بررسی می‌کنیم که در این برهه از زمان، این اختلاف ایجاد شده است که یک نفر ادعا نمود: من در پیروی و اتباع و در غلامی پیامبر اکرم ﷺ برای اصلاح جهان فرستاده شده‌ام و خداوند متعال با در نظر گرفتن این که مسیحیت تمام ادیان را عموماً و اسلام را مخصوصاً دارد

می‌بلعد، نامم مسیح نهاده است تا مسیحیت را پاره پاره نموده و اسلام را غالب کنم و از این رو که مسلمانان از اسلام دور گشته‌اند و پایبند به شریعت نمانده‌اند و اغلب‌شان نماز نمی‌خوانند و آنانی که می‌خوانند طوطی‌وار می‌خوانند، جهت رفع این اشکالات و مفساد، خداوند متعال نامم مهدی نهاده است.

مدعی دروغگو مجرم بزرگی است

حال اگر این مدعی، دروغگو باشد، در آن صورت چه کسی کافری بزرگتر از وی می‌تواند باشد. خود خداوند متعال می‌فرماید که اگر فردی بگوید خداوند متعال به من وحی کرده است درحالی که او هیچ وحی‌ای نکرده و ادعایش دروغ بیش نیست، در آن صورت وی بزرگترین مجرم است. اما این عمل نیز روی هر مسلمان فرض است که نگاه کند و بررسی نماید که ادعایش راست است یا دروغ. ببینید اگر رفتگری و جاروکشی در کوچه‌ها ندهایی دهد، مردم به سویش شتابان می‌روند که ببینند چه می‌گوید اما چقدر تأسف‌آور است که به صدای فردی توجه نمی‌کنند که ادعا می‌کند: من از جانب خداوند متعال جهت اصلاح جهان آمده‌ام. اگر وی دروغگو و کاذب هم باشد باز خداوند متعال از مردمانی که به ادعایش توجه نکردند و تأمل

ننمودند، بازخواست خواهد کرد که بدون بررسی و سنجش چطور متوجه شدید که او، دروغگو بود؛ در حقیقت نیت شما بد بود، وگرنه حتماً ادعایش را با دیده تعمق و تفکر می‌نگریستید و بعد در باب دروغگویی یا حقانیتش استنتاج می‌کردید؛ در دلتان برای خدا ادب و وقاری وجود نداشت، وگرنه به حتم ادعای کسی را که می‌گفت: من از طرف خدا هستم، مورد توجه قرار می‌دادید.

سعادت انسان سعید

هر انسانی که در دل خود ادب خداوند متعال دارد، حالت عجیبی دارد. یکبار فردی نزد حضرت پیامبر اکرم ﷺ آمد و گفت: شما با یاد سوگند خدا بگویید که پیامبر خدایید. آن حضرت فرمودند: به خدا سوگند من پیامبر خدا هستم. وی با شنیدن این سخن گفت: من به شما ایمان می‌آورم. این برخورد نیز نوعی ادب است. اما افراد بسیار قلیلی این ادب را پیشه می‌کنند، حالت عامهٔ مردم اینگونه است که آنها به جز ادعای نبوت تمام نیکی‌ها و خوبی‌ها را قبول می‌کنند اما به ادعای نبوت توجه نمی‌کنند.

نظر معاندی در مورد حقانیت ادعا

ببینید معاندان درباره حضرت میرزا این نکته را قبول دارند که آن حضرت سلطان القلم بودند. در هنگام وفاتشان در روزنامه وکیل نوشته شد:

” آن شخص بزرگ که خامه اش سحر و زبانش جادو بود، کسی که تجسم عجایب عقلی بود و نگاهش انقلابی و صدایش قیامت بود، انگشتانش کار انقلابی انجام می دادند، دو مشتش مثل دو باتری الکتریکی بودند، آن شخصی که در جهان ادیان برای سی سال همچون زلزله و طوفان بود و غوغای قیامت به پا کرده و خفتگان را بیدار می کرد، آن شخص با دست خالی این جهان فانی را وداع گفت.“ [نقل از تاریخ احمدیت جلد ۳ ص ۵۶۵، چاپ ۱۹۶۲م]

آیا کسی را که اینچنین از وی تعریف و تمجید می شود، می توان مجنون خواند؟ هرگز. ممکن است درباره اش گفته شود که آدم زرنگ و سخنوری است که می خواهد به مردم فریب دهد یا این که نخیر، انسان صادقی است و از طرف خدا فرستاده شده است. پس دو صورت بیش نمانده که یا کاذب است و به خدا دروغ و افترا نسبت داده و از این لحاظ هیچ کسی بدتر از وی نمی تواند وجود داشته باشد؛ یا صادق است و در حقیقت از

طرف خداوند متعال مبعوث گردیده است، در این صورت پذیرفتن ادعایش بر هر فرد فرض می‌باشد.

پس فردی که مجنون نیست و ادعا دارد که از جانب خداوند متعال آمده است، گوش دادن به سخنانش بسیار ضروری و مهم است. اگر سخنش دروغ ثابت شود، می‌توان وی را رد کرد؛ اما اگر راست باشد، در آن صورت رد و تکذیبش آسان نیست. بازی با آتش آسان است اما تکذیبش آسان نیست زیرا آتش تنها جسم را می‌سوزاند اما تکذیبش، روح را می‌سوزاند. علاوه‌براین، آتش حیات پنجاه، شصت یا صد ساله را پایان می‌دهد اما در اثر رد نمودن ادعایش، زندگی میلیون‌ها ساله نابود می‌گردد. آتش از آرامش و شادی دنیا جدا می‌کند اما انکارش باعث می‌شود که آرامش و اطمینان عقبی از دست رود. سپس آتش از علایق و خویشاوندی گذرا دور می‌سازد اما این انکار موجب دوری و مفارقت از خالق و مالک و خدایی می‌شود که از همه عزیزتر است. بنابراین روی این مسئله بی‌نهایت مهم هر قدر تعمق و تفکر شود، کم است. بر هر انسان فرض است که به ادعای کسی که خود را از جانب خدا معرفی می‌کند، گوش فرا دهد و به آن تأمل کند.

عظمت پیامبر اکرم ﷺ و ادعای برحق

اکنون می‌ماند این موضوع که چگونه تعمق و تأمل شود، به آن می‌پردازم. درحقیقت برای تعمق و بررسی روش‌های متعددی هست ولی فعلاً من یکی را عرض می‌کنم و آن اینکه هر کسی که ادعا کند که از طرف خداوند متعال آمده است، باید نسبت به وی بررسی شود که آیا با ادعایش، به عظمت و مقام پیامبر اکرم ﷺ افزوده می‌شود یا به آن حضرت اهانت وارد می‌گردد. اگر از ادعایش اهانت صورت گیرد، در آن صورت وی خواه خورشید را در دست راست و ماه را در دست چپ بگذارد، باز ادعایش مردود و مطرود خواهد بود. اما اگر با ادعایش فضیلت و برتری پیامبر اکرم ﷺ اثبات شود، در آن صورت ادعایش درخور پذیرش است و هیچ مومن چاره‌ای جز پذیرفتنش ندارد.

وفات مسیح و حقانیت

اکنون ببینید که در این برهه از زمان فردی که ادعا نموده که از طرف خدا می‌باشد، اولین دلیل بر ادعای خویش این می‌دهد که حضرت عیسی که خداوند متعال ایشان را برای اصلاح بنی اسرائیل فرستاده بود، در گذشته‌اند و من جهت اصلاح امت محمدی آمدم. الان باید این امر را نیز بررسی کنیم

که آیا در زنده بودن حضرت عیسی و بعثت مجددشان جهت اصلاح امت محمدی، عزّت و شرف است یا اهانت. اگر اهانت باشد، ما هرگز این عقیده را نخواهیم پذیرفت؛ چون افضل و برتر بودن حضرت پیامبر ﷺ از هر لحاظ با دلایلی ثابت گردیده است. روش پیروان ادیان دیگر این است که بزرگان خویش را که افضل و برتر نیستند، از سایر انسان‌ها افضل و نیکوتر قرار می‌دهند، اما خداوند متعال به ما سروری عطا نموده است که هر قدر به وی عزّت و احترام بگذاریم، کم است و او را از همه افضل قرار دادن کاملاً درست است. اما افسوس که مسلمانان این اصل را مدنظر نداشتند و دچار لغزش‌های بزرگ شده‌اند و راه را گم کرده‌اند. اکنون ما این موضوع را بررسی می‌کنیم که آیا عظمت حضرت پیامبر اکرم ﷺ از وفات حضرت عیسی به اثبات می‌رسد یا از زنده بودنشان. می‌گویند که خداوند متعال جهت مصون داشتن حضرت عیسی از دشمنانشان، ایشان را زنده به بالای آسمان برد و تاکنون ایشان زنده‌اند. اما درمقابل این، درباره حضرت پیامبر ﷺ گفته می‌شود که خداوند متعال به ایشان در عمر ۶۳ سالگی وفات داد و ایشان در همین زمین دفن شده‌اند. آن حضرت در حیات خویش با چندین نوع مشکلات و مصائب مواجه شدند؛ از جمله، مجبور شدند مکه را ترک کنند، در غزوات زخم‌ها برداشتند، دشمنان بسیار اذیت‌شان نمودند، اما

خداوند متعال ایشان را در تمام زندگی نه به آسمان بلکه به بالای کوه هم نبرد. هنگامی که حضرت عیسی اولین بار دچار مشکل شدند، خداوند متعال ایشان را فوری به آسمان برد اما محمد مصطفی ﷺ دچار مصایب و مشکلات بی‌نهایت شدند اما خداوند متعال آن حضرت را در همین زمین گذاشت و به آسمان نبرد. اینجا سوالی مطرح می‌شود که محمد ﷺ که در اطاعت و فرمانبرداری خداوند متعال آنقدر پیش رفته بودند که شبانه روز به جز اطاعت خداوند متعال هیچ کاری انجام نمی‌دادند، و به جز خداوند متعال هیچ چیزی را نمی‌دیدند. حتی مسیحیان هم می‌گویند که حضرت محمد [ﷺ] را هر چه بنامیم اما در این شکی نیست که وی در حال نشست و برخاست، خورد و خوراک، خواب و بیداری، شب و روز، شادی و غمی، حتی در حال برقراری روابط زناشویی، در هنگام لباس پوشیدن، دستشویی رفتن، خلاصه در هر لحظه و هر ساعت نام خدا را می‌برد و چنان به نظر می‌رسد که گویی برای خدا مجنون شده بود. پس فردی که در مهر و محبت خداوند متعال تا این حد پیش رفته بود که حتی مسیحی هم می‌گوید که وی برای خدا مجنون شده بود، او را خداوند متعال در هنگام مشکلات و مصایب اینگونه یاری نمی‌رساند که به آسمان ببرد؛ اما زمانی حضرت عیسی یک خرده دچار مشکل می‌شوند، خداوند متعال

ایشان را به آسمان می‌برد. سپس محمد ﷺ جهت مصون ماندن از شر دشمنان، مجبور می‌شوند که در تاریکی شب از مکه خارج شده و در غاری پنهان شوند اما جهت حضرت عیسی خداوند متعال سقف خانه را شکافته و به آسمان می‌برد. اکنون بگویید که از این دو پیامبر کدام به خدا عزیزتر ثابت شد؟

ایراد به خدا و پیامبر با زنده بودن حضرت مسیح

از این به خداوند متعال اعتراض وارد می‌شود که اگر حضرت محمد ﷺ در مهر و محبت از همه سبقت گرفته بودند، پس چرا خداوند متعال با ایشان بیشتر از همه اظهار علاقه نکرد و چرا مهر و محبت خود را بیشتر نسبت به حضرت عیسی به اثبات رسانید. وقتی حضرت محمد ﷺ در مهر و محبت از همه سبقت گرفتند، باید خداوند متعال نیز مهر خویش را بیشتر از همه در حق حضرت پیامبر ﷺ به نمایش می‌گذاشت و آن حضرت را در هنگام مشکلات به آسمان می‌برد. صحابه در هنگام وفات آن حضرت ﷺ برای لحظه‌ای در دل خویش به این فکر افتادند که آن حضرت انسان نیستند که روی زمین فوت کنند؛ حتی صحابی جلیل‌القدر، حضرت عمر در دست شمشیر گرفته بلند شد و گفت: هر کسی که بگوید حضرت پیامبر اکرم ﷺ فوت کرده‌اند، سر از تنش جدا می‌کنم، ایشان به آسمان رفته‌اند و بر

می‌گردند. آنوقت هیچ کسی جرأت گفتن خلاف این را نداشت و همه سکوت پیشه کرده بودند اما سپس حضرت ابوبکر تشریف آورد و مستقیم به خانه رفت و هنگامی که دید پیامبر اکرم ﷺ در گذشته‌اند، بیرون آمد و مردم را فرا خواند و فرمود: گوش بدهید وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ [آل عمران: ۱۴۵] محمد پیغمبری بیش نبودند و پیش از ایشان نیز پیغمبرانی بوده‌اند و در گذشته‌اند، آیا اگر ایشان نیز فوت کنند، شما به گذشته خویش بر می‌گردید. ایشان پیامبر بودند نه خدا. اگر خدا می‌بودند، برای همیشه زنده می‌ماندند. سپس افزودند: وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ مُحَمَّدًا فَإِنَّ مُحَمَّدًا قَدْ مَاتَ وَمَنْ كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ [بخاری کتاب المناقب باب قول النبی ﷺ لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا] کسی که محمد ﷺ را می‌پرستد، ببیند که آن حضرت فوت کرده‌اند اما کسی که خداوند متعال را پرستش می‌کند، بداند که خداوند متعال حی و زنده است و هیچگاه نمی‌میرد.

پس اینطور حضرت ابوبکر خبر داد که آنکه می‌گوید، پیامبر اکرم ﷺ فوت نکردند، وی گویی آن حضرت را خدا می‌داند زیرا تنها ذات خداست که مرگ و میر برایش ممکن نیست، در ماضی نیز پیامبران درگذشتند و ایشان نیز به‌سان آنها

درگذشتند. حضرت عمر می‌گوید: هنگامی که حضرت ابوبکر این آیه را تلاوت نمود، متوجه شدم که در واقع حضرت پیامبر ﷺ در گذشته‌اند و لحظه‌ای که این را متوجه شدم، بدنم لرزید و روی زمین افتادم. آنگاه حضرت حسان این مرثیه را سرود:

كُنْتَ السَّوَادَ لِنَاطِرِي فَعَمِيَ عَلَيْكَ النَّاطِرُ
مَنْ شَاءَ بَعْدَكَ فَلَيْمَتْ فَعَلَيْكَ كُنْتُ أَحَاذِرُ

[دیوان حسان بن ثابت ص ۹۴ چاپ بیروت، ۱۹۶۶م]

همه کس ما محمد ﷺ بودند، هنگامی که ایشان فوت کردند، دیگر هر کسی بمیرد یا زنده ماند، برای ما مهم نیست. پس، از این بیان معلوم می‌شود که افضلیت و برتری پیامبر اکرم ﷺ را فقط در آن صورت می‌توان ثابت کرد که بپذیریم پیش از آن حضرت، هیچ پیامبری زنده نبوده و گرنه یک مومن حقیقی چگونه می‌تواند تحمل کند که محمد ﷺ در زمین مدفون باشند و حضرت عیسی تاکنون زنده در آسمان! در مورد عمر طبیعی می‌توان گفت که خداوند پیامبری را عمر طولانی‌تر داد و پیامبری را عمر کوتاه‌تر؛ اما از زنده نگهداشتن پیامبری بر می‌آید که خداوند متعال چون به آن پیامبر نیاز بیشتری داشت لذا وی را زنده نگه داشته و به پیامبر دیگری نیاز نداشته

بنابراین وی را وفات داده است. و با این پندار آنقدر حمله بزرگ به شأن و عظمت پیامبر اکرم ﷺ وارد می‌شود که هیچ مسلمانی نمی‌تواند آن را تحمل کند.

عامه مردم گاهی می‌گویند که آیا خداوند متعال قادر نیست که حضرت عیسی را زنده در آسمان نگه دارد؟ ما می‌گوییم البته که قادر است اما باید ببینیم که قدرت خداوند متعال چگونه ظاهر می‌شود و قدرت خداوند متعال این است که افضلیت و عظمت پیامبر اکرم ﷺ را بنمایاند. پس در این صورت چیزی به ضد آن، چگونه ممکن است. اما من می‌گویم که قانون طبیعت خداوند متعال نیز ضد چنین نگه داشتن حضرت عیسی علیه السلام است. ببینید که فقیر و مستمندی لباس‌های خویش را هر قدر کهنه باشد، نگه می‌دارد تا بعداً از آن استفاده کند اما ثروتمندی لباس‌های کهنه خویش را به مردم دیگر می‌دهد. همچنین فرد مستمندی غذا را نگه می‌دارد تا بعداً دوباره میل کند اما فرد ثروتمند چنین نمی‌کند چون می‌داند که هرگاه گرسنه شود، غذای تازه برایش پخته می‌شود. از زنده نگه داشتن حضرت عیسی بر می‌آید که خداوند متعال از روی اتفاق حضرت عیسی را پیامبر عالی درجه خلق کرده بود و دوباره نمی‌توانست چنین پیامبری را خلق نماید لذا همان را در آسمان نگه داشت تا هنگامی که جهان پر از فتنه و فساد گردد،

وی را مبعوث کند. قبلاً گفته‌ام در پذیرفتن زنده بودن حضرت عیسی اهانت به پیامبر اکرم ﷺ است و اکنون با این مثال به اثبات می‌رسد که از پذیرفتن حیات عیسی به خدا نیز اهانت می‌شود. یکی گفته است:

زباں بگڑی تو بگڑی تھی خبر لیجے دہن بگڑا

[با افزودن به دشنام‌گویی زبان‌شان کج شد الان دیگر با درآوردن شکلک‌ها صورت‌شان نیز زشت گشت. مترجم]

آغاز عقیده حیات مسیح

با این حساب با پذیرفتن حیات حضرت عیسی به هستی خداوند متعال نیز حمله شده است. ما می‌گوییم که آن خدا که پس از حضرت عیسی، پیامبری عظیم الشانی چون محمد ﷺ را خلق نموده، آیا او دوباره نمی‌توانست پیامبری همچون حضرت عیسی را به وجود بیاورد؟ به حتم می‌توانست، پس نیازی نداشت که با زنده نگه داشتن حضرت عیسی مجالی برای اعتراض بر قدرت خویش فراهم سازد.

خلاصه، عقیده حیات حضرت عیسی نه تنها موجب اهانت اسلام و پیامبر اکرم ﷺ است بلکه اسباب توهین خداوند متعال را نیز فراهم می‌کند. بنای این عقیده در زمانی نهاده شد که مسیحیان به اسلام گرویدند. توسط آنها این عقیده در مسلمانان

راه پیدا کرد وگرنه خیلی از بزرگان همین عقیده را داشتند که حضرت عیسی فوت کرده‌اند. پس مسلمانان این عقیده را به اشتباه اختیار نموده‌اند؛ من حتی نمی‌توانم تصور هم بکنم که یکی از مسلمین به عمد این عقیده را اتخاذ کرده باشد. در واقع مسلمانان به این نکته بی‌توجه بودند که نتیجه این عقیده چه می‌شود. اگر می‌دانستند که از این عقیده به حضرت پیامبر اکرم ﷺ اهانت سخت وارد می‌شود، هیچگاه آن را نمی‌پذیرفتند.

معیار حقانیت حضرت اقدس

اکنون می‌خواهیم صداقت و حقانیت فردی را بررسی نماییم که ادعای دومش این است که جهت اصلاح امت پیامبر اکرم ﷺ باید فردی از امت خود آن حضرت بیاید چون استمداد از دیگران موجب ننگ است. اکنون باید ببینیم که اگر حضرت عیسی علیه السلام برای اصلاح امت حضرت پیامبر اکرم ﷺ بیایند، آیا در آن اهانتی به حضرت پیامبر ﷺ وارد می‌شود یا نه. چند مدتی پیش در روزنامه مطلبی خواندم و با خواندن آن بسیار تحت تاثیر قرار گرفتم. عمان یک دولت قدیمی است، آنجا هنگامی که علم بغاوت و سرکشی بلند شد، از هند پیامی فرستادند که اگر نیازی داشته باشید، ما یاری می‌رسانیم. سلطان آنجا، در پاسخ این، گفت: مادامی جان داریم نیازی به کمکتان نداریم. با این حساب

تا وقتی که کسی قدرت داشته باشد، از دیگری درخواست یاری نمی‌نماید و نه خواستار یاری از کسی دیگر می‌گردد. الان این امر روشن است که حضرت عیسی از امت پیامبر اکرم ﷺ نیستند، بلکه از امت حضرت موسی می‌باشند و برای تربیت امت ایشان مبعوث شده بودند و خود حضرت عیسی فرموده‌اند که *من به سوی گوسفندان گمشده بنی اسرائیل فرستاده شده‌ام* و با توجه به این، داشتن این عقیده درباره‌شان که در هنگام ایجاد فساد و فتنه در امت حضرت پیامبر اکرم ﷺ ایشان جهت اصلاح فرستاده می‌شوند، به عبارت دیگر گفتن این سخن است که خداوند متعال اینگونه پیامبر اکرم ﷺ را محتاج کمک حضرت عیسی علیه السلام می‌سازد؛ اما آیا آن انسان قدیسی که دنیا را مشحون از نور نمود و آن مرد کریمی که در گنج‌های خویش را چنان گشود که دنیا هم از آن مالا مال گردید، کشکول‌گدایی به دستش گذاشتن [نعوذبالله] اهانت به او نیست؟ در حالی که خداوند متعال به وی می‌فرماید:

وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ [ضحی: ۱۱]

۱ متی فصل ۱۵ آیه ۲۴ برتش ایند فارن بائبل سوسائتی، انار کلی لاهور،

که به تو آن نعمتی داده‌ایم و بر تو آن انعام‌هایی ارزانی داشته‌ایم که هر کسی از تو از آنها بطلبد، او را رد نکن؛ تو آنقدر ثروت دارید که **وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ [ضحی: ۱۲]** علناً، با صدای بلند به مردم بگو که بیایید و از من این ثروت را دریافت کنید. یک انسان سخاوتمندی آن است که هر کسی از وی چیزی بطلبد، خواسته‌اش را برآورده کند اما شأن پیامبر خدا ﷺ آنقدر بلند است که خداوند متعال می‌فرماید که خزانه تو آنقدر وسیع و گسترده است که بگرد و بین مردم ندا بده که از من بگیرد، یعنی فقط این نیست که هر کسی نزد تو آمد وی را بده بلکه خودت دنبال سائلین بگرد و به آنان بده. پس فردی با این عظمت که خداوند متعال او را گنجینه‌های نور و معرفت عطا کرد، فرا خواندن او به پیامبر بنی اسرائیل که بیایید، در امت من فتنه‌ای پدیدار شده است، آن را رفع نمایید، چقدر درخور شأن آن حضرت است؟ اگر در واقع اینگونه باشد در آن صورت من فکر نمی‌کنم که روز قیامت پیامبر اکرم ﷺ در مقابل حضرت عیسی سر خویش را بالا بگیرند زیرا هنگامی که ایمان به ثریا رسید و قرآن را مردم رها نمودند و معاندان جهت نابودی اسلام کمر همت بستند آنگاه قوه قدسیه آن حضرت باطل گردید و مجبور شدند که چراغ را از خانه کسی دیگر روشن کنند و اینگونه

کمک و یاری کسی دیگر، امت‌شان را نجات داد. پس سخنی تاسفناک‌تر و رنج‌آورتر از این کدام خواهد بود و بیشتر از این ظلم، چه ظلمی را می‌توان بر حضرت محمد ﷺ روا داشت. با توجه به این نکته چه کسی می‌تواند بپذیرد که محمد ﷺ از سایر پیامبران افضل هستند. پس باید اقرار کنیم که این کاملاً اشتباه و غلط است که جهت اصلاح امتِ حضرت پیامبر ﷺ نیازی به عیسی از بنی اسرائیل پیش خواهد آمد بلکه سخن صحیح و درست این است که قوهٔ قدسیهٔ محمد ﷺ عیسی را متولد خواهد ساخت. فیض روحانی و تعالیم‌شان بندگان را به وجود خواهد آورد که امت‌شان را اصلاح خواهند کرد.

حقیقت اجرای نبوت

تا اینجا این هر دو قضیه را حل کردیم که حضرت عیسی فوت کردند و عیسی موعود از همین امت جهت اصلاح امت محمدی متولد خواهد شد، اما باز گوینده می‌تواند بگوید که اگرچه این دو امر را می‌پذیریم ولی فردی که ادعای از طرف خدا بودن را دارد، می‌گوید: من پیامبر هستم، آیا از این ادعای پیامبری‌اش به حضرت پیامبر ﷺ اهانت نمی‌شود؟ این عقیده نیز موجب توهین و تحقیر است که پس از آن حضرت، پیامبری بیاید.

این مسئله را نیز ما اینگونه بررسی می‌کنیم که آیا بعثت پیامبری پس از حضرت پیامبر ﷺ موجب توهین‌شان است یا تکریم. این امر واضح و روشن است که پیامبرانی که شریعت می‌آورند، شریعت‌شان را تنها همان پیامبر می‌تواند منسوخ کند که پیامبری بزرگتر از آنها باشد. حال، اگر کسی چنین عقیده‌ای داشته باشد که پس از حضرت پیامبر ﷺ می‌تواند پیامبری بیاید که شریعت آن حضرت را باطل کند، این عقیده بسیار موجب اهانت به پیامبر ﷺ است چون از آن ثابت می‌شود که شریعتی که آن حضرت آوردند، قابل عمل نمانده لذا نیاز است که عوض شود. ساختمانی را زمانی خراب می‌کنند که کهنه و پوسیده شده باشد یا بر حسب نیاز قابل استعمال نماند همچنین شریعت محمدی نیز در صورتی می‌تواند منسوخ شود که یا ناقص شود یا مطابق اقتضای عصر حاضر نباشد. اما اگر کسی چنین فکر در سر دارد، اهانتی سخت به حضرت پیامبر ﷺ می‌کند و اگر کسی فکر کند که باوجود برقراری شریعت محمد ﷺ پیامبری مستقل می‌تواند بیاید در آن نیز به پیامبر گرامی ﷺ توهین است چرا که از آن بر می‌آید که بدون اتباع محمد ﷺ نیز دری باز است که توسط آن، انسان می‌تواند به خدا برسد. اگر چنین دری وجود داشته باشد، در آن صورت این پیامبر نیز یا برابر محمد ﷺ یا مقام بالاتری از آن حضرت خواهد داشت و

این نیز توهین به پیامبر گرامی ﷺ است. اما مسئله مورد نظر این است که آیا فردی در اثر اتباع محمد ﷺ می‌تواند به حدی مقام بالایی حاصل کند که از پیامبران گذشته هیچکدامشان در اثر پیروی تعالیم پیامبران پیشین خود نایل نشد و آیا با عمل به تعالیم حضرت محمد ﷺ نه از رویگردانی آن، در غلامی نه در برابری آن حضرت، با اطاعت از فرامین‌شان، نه با رد آن، فردی می‌تواند به مقام عزت و شرفی برسد که نامش نبوت است؟ پس باید بررسی شود که چنین پیامبری موجب اهانت پیامبر ﷺ خواهد بود یا موجب شرف و سرافرازی.

نیاز واقعی مجدد و مصلح

در این خصوص بعضی افراد می‌گویند که اگر چنین پیامبری را قبول بداریم در آن صورت به حضرت پیامبر ﷺ اهانت می‌شود چون به سبب آن باید بپذیریم که بعد از پیامبر اکرم ﷺ همچنان نیاز به مصلحی وجود دارد. در این باره عرض کنم که اگر پس از پیامبر اکرم ﷺ نیازی به هیچ مصلحی نبود، پس چرا مجددها می‌آمده‌اند؟ و از مشایخ بزرگ بیعت می‌گرفته‌اند. از آن معلوم می‌شود که نیاز به مصلح وجود دارد و همیشه چنین افرادی وجود خواهند داشت. اکنون این سوال باقی می‌ماند که آیا فردی با مقام بالاتر از این قبیل مصلحین هم می‌تواند بیاید

یا نه. اگر پس از پیامبر اکرم ﷺ امت‌شان نمی‌تواند گمراه شود در آن صورت نیاز به هیچ مصلحی هم نیست. اما اگر امکان گمراه شدن امت وجود دارد و آن می‌تواند عمل به فرامین شریعت را پشت سر گذارد در آن صورت آیا کمال و فضیلت حضرت پیامبر ﷺ تنها در این است که در امت‌شان بدی‌ها بتواند راه پیدا کند اما هیچ کسی رفع کننده و دور کننده آنها نتواند پدیدار شود؛ در حالی که آنچه پیامبر ﷺ به خدا عشق می‌ورزیدند، اقتضا می‌کرد که خداوند متعال هوای امت حضرت پیامبر ﷺ را بیشتر بدارد، نه اینکه آن را رها کند و بگوید بروید و نابود شوید. ببینید احوالپرسی از کسی دال بر مهر آن فرد است. آیا کسی می‌تواند بگوید که اگر فرزندانم بیمار شوند، من آنها را درمان نمی‌کنم؛ و اگر سرگردان باشند، از آنان مواظبت نمی‌کنم و این دلیل مهر من است؟ هرگز. پس، اگر حضرت محمد ﷺ نزد خداوند متعال از همه افضل اند آنگاه لازم است که خداوند متعال بیش از امت‌های دیگر از امت آن حضرت مواظبت کند چون هر قدر بیشتر به کسی محبت و عشق باشد، به همان اندازه با وی رفتار می‌شود. در عشق، هیچ چیز دیگری دیده نمی‌شود. در حدیث وارد شده است که صحابه گاهی بر سر آن آبی که حضرت پیامبر اکرم ﷺ با آن وضو می‌گرفتند، باهم نزاع هم می‌کردند. عبدالله بن عمر به هنگام رفتن به حج به همان

جایی ادرار می‌کرد که حضرت پیامبر ﷺ به هنگام رفتن به حج ادرار کرده بودند. ممکن است که امروز گفته شود این کار بیهوده‌ای بود اما افراد آشنا از عشق و محبت می‌دانند که هر عملِ معشوق، زیبا به نظر می‌رسد؛ اما چقدر تأسف‌آور است که دربارهٔ حضرت پیامبر ﷺ گفته می‌شود که اگر امت‌شان گمراه شود، خداوند متعال جهت اصلاح آن هیچ کاری نخواهد کرد. و اگر یکی بگوید که تمام اعضای امت محمد ﷺ همیشه نیک و پارسا خواهند ماند، بنابراین، نیازی به هیچ مصلحی باقی نمانده؛ اگر این سخن حقیقت داشته باشد، در آن صورت واقعاً امت محمد ﷺ هیچ نیازی به مصلحی ندارد اما اگر اینگونه به چشم می‌خورد که کسانی که دم از اسلام می‌زنند، نمازها را ترک نموده‌اند، در حالی که پیامبر اکرم ﷺ فرموده بودند: کسانی که برای نماز عشا به مسجد نمی‌آیند، دلم می‌خواهد خانه‌های‌شان را به همراه آنها به آتش بکشم.^۱ پس شخصی کریم و رحیم چون حضرت پیامبر ﷺ در خصوص نماز عشا اینگونه می‌فرمایند، از آن می‌توان حدس زد که به پا داشتن نمازهای دیگر نیز چقدر ضروری است. پس اگر مردم نمازها را رها کرده‌اند و از

^۱ بخاری، کتاب الاحکام، باب اخراج الخصوم و اهل الریب من البیوت بعد المعرفة

پرداخت زکاتی دست کشیده‌اند، که درباره آن، حضرت ابوبکر فرمود: کسی که حتی زکاتی برابر طناب شتر را پرداخت می‌کرد اگر الان ندهد، با وی جهاد خواهیم کرد، و اگر فرامین دیگر شریعت را رها کرده‌اند در آن صورت چرا برای آنها مصلحی لازم نیست؟ آری. اگر مسلمانان دچار پسرفت و زوال نمی‌شدند در آن صورت نیازی به مصلحی هم نبود اما اکنون زوال و انحطاطشان ثابت است، پس چرا از این انکار شود که ممکن است خداوند متعال تدارکی جهت اصلاح آنها دیده باشد. اگر تدارکی ندیده است، از این ثابت می‌شود که خداوند متعال با پیامبر اکرم ﷺ هیچ علاقه‌ای ندارد. برخی مسلمانان این مطلب را نیز می‌گویند که مسلمانان نیازی به مصلحی ندارند. اما ما می‌گوییم که این سخن‌شان مثل آن ضرب المثلی است که انگور کھلے ہیں [یعنی چیزی که از دسترس دور باشد، به آن گفته شود که بد است. مترجم] اکنون هر کسی مشاهده می‌کند حتی دشمنان هم قبول دارند که مسلمانان دچار انحطاط شده‌اند، باز گفتن این که ما نیازی به مصلحی نداریم، نشانه حماقت است.

حقیقت امکان نبوت

و اگر کسی گوید که در اسلام مجددین و مامورین می‌توانند بیایند اما پیامبری نمی‌تواند بیاید چون با آن به حضرت پیامبر اکرم ﷺ توهین وارد می‌شود، [در پاسخ] می‌گوییم که اگر فردی چنین ادعایی نماید که صاحب شریعت است و شریعت حضرت پیامبر اکرم ﷺ را منسوخ می‌کند، در آن صورت وی با این ادعا مسلماً به حضرت پیامبر ﷺ اهانت می‌کند اما اگر به کسی از امت حضرت پیامبر ﷺ [به سبب اتباع کامل آن حضرت] به عنوان اعزاز و شرف این درجه داده شود، با آن به حضرت پیامبر ﷺ توهین نمی‌شود بلکه این امر موجب افزایش عزت و شرف آن حضرت است. عنایت بفرمایید در جهان همان انسان به چشم عزت و عظمت دیده می‌شود که زبردستانش، افراد عالی‌رتبه باشند، یک فرمانده کل، چرا بزرگ است چون زبردستش چندین ژنرال می‌باشند. همچنین یک ژنرال چرا بزرگ است چون زبردستش چندین سرهنگ اند. پس، تعریف بزرگی همین است که بزرگانی زبردستش باشند، نه این که بزرگان بمیرند و آن کس که باقی بماند، بگوید: من بزرگ هستم. از روی این تعریف کودک از مردگان، شجاع‌تر حساب خواهد شد اما آیا در واقع وی شجاع است؟ شجاع بزرگ همان

است که از شجاعان بزرگ دیگر بزرگتر باشد، کودکی با زدن سیلی به روی مردگانی نمی‌تواند بگوید که من بسیار شجاع هستم. شجاع همان است که شجاع دیگر را مات دهد. همچنین کدام مدرسه‌ عالی به شمار می‌رود، همان که فارغ التحصیلان آن از بچه‌های مدارس دیگر لایق‌تر ثابت شوند. اکنون ببینید که رسول اکرم ﷺ فرمودند که خداوند متعال به من فضیلتی داده است و من تا روز قیامت به امت خویش افتخار خواهم کرد. اینک باید توجه کرد که آن حضرت بر چه چیزی افتخار خواهند نمود و آن چیست که به هیچ امتی داده نشده اما به امت‌شان داده شده است؟ آن فضیلت همین است که در امت‌های پیامبران پیشین، مجددین و مصلحین گذشته‌اند اما هیچ پیامبری نبوده است. پس برای حضرت پیامبر ﷺ این باعث افتخار است که در امت آن حضرت این درجه به یکی از غلامانشان داده می‌شود تا اینگونه به عظمت و عزت آن حضرت افزوده گردد. علاوه بر این، دلیلی دیگر بر متولد شدن پیامبری از امت‌شان وجود دارد و آن اینکه پیامبر اکرم ﷺ ادعا نمودند که «لَوْ كَانَ مُوسَى وَ عِيسَى حَيِّينَ لَمَا وَسِعَهُمَا إِلَّا اتَّبَاعِي» [اليوافيت و الجواهر مصنف امام عبد الوهاب شعرانی ص ۲۲ چاپ مصر سال ۱۳۲۱ هجری] اگر موسی و عیسی زنده بودند، چاره‌ای جز

این نمی‌داشتند که از من اطاعت کنند. این یک ادعاست که درباره آن، دشمن می‌تواند اعتراض کند که ادعایی که بر آن، دلیل نداشته باشید، هیچ ارزشی ندارد. پاسخ به این اعتراض لازم است و آن به همین طریق می‌توان داد که از امت پیامبر اکرم ﷺ فردی با همان درجه و مقام فرستاده شود که مقام حضرت موسی و عیسی بود. بنابراین، جهت اثبات این ادعای حضرت پیامبر ﷺ که اگر موسی و عیسی زنده بودند، از من پیروی می‌کردند، لازم بود فردی از امت‌شان مبعوث شود که به درجه و مقام اینان برسد و همین بگویند که من غلام محمد ﷺ هستم و یک قدم دوری از آن حضرت موجب هلاکت و نابودی من است. پس این ادعای‌شان در صورتی محقق خواهد شد که چنین فردی برانگیخته شود و گرنه ادعای آن حضرت، هیچ ارزشی ندارد. پس، جهت حقانیت پیامبر اکرم ﷺ ضروری است که از امت‌شان به کسی مقام نبوت داده شود.

عزاز و شرف خیر البشر به سبب ادعای نبوت

اکنون باید ببینیم فردی که در عصر حاضر ادعای نبوت نموده است از قول و فعل خود عظمت پیامبر اکرم ﷺ را به اثبات رسانده یا به آن حضرت اهانت کرده است. اگر از عملش عظمت

حضرت پیامبر ﷺ اثبات شود، در آن صورت باید او را قبول کرد اما اگر اینگونه نباشد، باید او را رد کرد.

در این برهه از زمان وضعی که اسلام را دارد احاطه می‌کند، از آن آشکار است که آن دستخوش تباهی قرار گرفته است و در این وضعیت، بعثت مصلحی از طرف خداوند متعال لازم بود. اما به جز این شخص هیچ کسی دیگر به نظر نمی‌رسد که ادعای مبعوث شدن از طرف خداوند متعال کرده باشد. حال، اگر او هم صادق نیست بلکه دروغگوست و [نعوذبالله] دجال می‌باشد؛ در آن صورت همین گفته خواهد شد که به جای این که خداوند متعال در این وضعیت نازکی به اسلام یاری می‌رساند، دجال را فرستاده. در حالی که اگر مریضی در حال مردن باشد، باید به او دارویی داد تا از بیماری خود شفا پیدا کند نه اینکه به وی زهر داده شود. اما ما می‌بینیم که این دجال هم عجیب است که از وقت خود لحظه‌ای را هم اینگونه سپری نمی‌کند که در آن به پیامبر اکرم ﷺ درود و صلوات نفرستد و برای نمایان ساختن شأن و عظمت آن حضرت تلاش نکند و مشغول به خدمت اسلام نباشد. وضعیت آنانی که خود را مسلمان می‌خوانند این است که اهانت‌کنندگان و دشنام‌دهندگان به پیامبر اکرم ﷺ حمله آوران به اسلام را در آغوش می‌گیرند اما این فرد آنقدر غیرت دارد که پندت لیکهرام هنگامی به او سلام می‌کند، به سوی او هیچ

توجهی نمی‌کند و روی خود را به طرف دیگر می‌کند و آنگاه بعضی از اصحابش فکر می‌کنند که وی لیکه‌رام را نشناخته است و یادآور می‌شوند که لیکه‌رام جهت سلام کردن به شما آمده است؛ آن زمان چهره‌اش سرخ می‌شود و می‌گوید: او خجالت نمی‌کشد که سرور مرا دشنام می‌دهد و برای سلام کردن من آمده است. و سپس در هر جایی، کسی که صدایی علیه پیامبر اکرم ﷺ بلند می‌کند، وی به او پاسخ می‌دهد. در آمریکا فردی به نام دویی بلند می‌شود و می‌گوید: من جهت نابودی اسلامی که محمد ﷺ آورده بود و جهت نشر مسیحیت آمده‌ام. این فرد او را به مبارزه می‌طلبد و می‌گوید: بیا با من مقابله کن و بین اسلام غالب می‌آید یا مسیحیت. با شنیدن این پاسخ، دویی می‌گوید، این در مقابل من چه قدرتی دارد، من وی را مثل مورچه زیر پا له خواهم کرد. در پاسخ آن، وی می‌گوید که خداوند متعال ترا رسوا و خوار خواهد نمود و هنوز دیری نمی‌پاید که پدر دویی اعلام می‌کند که وی ولد الحرام است. سپس همسر و فرزندان او جدا می‌شوند و بدی و بدکرداری‌هایش در جهان فاش می‌شود. پس از آن، بدنش هم فلج می‌گردد و با ذلت و خواری می‌میرد و روزنامه مسیحیان می‌نویسد که پهلوان اسلام بر پهلوان مسیحیت غالب آمد. پس

این مدعی درمقابل دشمنان اسلام سینه سپر می‌شود و می‌گوید:

بعد از خدا به عشق محمد مخمرم

گر کفر این بود بخدا سخت کافرم

اگر این نعوذبالله دجال است؛ پس مسلمان چه کسی می‌تواند باشد. وی خودش می‌گوید که اگر پس از خدا، مهر محمد کفر است، پس بخدا من بزرگترین کافر؛ چون اسلامی که موجب توهین به پیامبر ﷺ باشد، از آن کفری را که باعث اثبات عزت و شرف آن حضرت باشد، هزار درجه بیشتر می‌پسندم.

راه دانستن راستی و صداقت

پس جهت پی بردن به حقانیتش باید کارهای او و مریدانش را نگاه کنید که چه کار می‌کنند. آیا به حضرت پیامبر ﷺ دشنام می‌دهند، اسلام را تذلیل می‌نمایند یا به ابلاغ نام اسلام و پیامبر ﷺ در کناره‌های جهان اشتغال دارند. اگرچه فعلاً جماعت ما در مقابل مردم دیگر بسیار کم است و از لحاظ مالی نیز قوی نیست اما ما در کشورهای مختلف مبلغان و داعیان را اعزام کرده‌ایم و هر یک از آنها تا حد توان خویش در خدمت به دین مشغول است و جهت دین آماده هر نوع قربانی و فداکاری

است. چند مدت پیش من برای ساختن مسجد در لندن، گفته بودم، در نتیجه آن فراخوان، تاکنون ۹۲ هزار روپیه جمع شده است.

پس جهت رفع این اختلافی که در میان ما و مردم دیگر وجود دارد، باید دید که عقاید چه کسانی موجب اهانت به پیامبر اکرم ﷺ است و عقاید چه کسانی موجب عزت و شرف آن حضرت است. اگر از افعال و اوضاع ما بر مخالفان ما ثابت شود که از آن، عظمت و بزرگی پیامبر اکرم ﷺ ثابت می‌شود، در آن صورت چه دلیلی می‌ماند که به این جماعت توجه نشود.

از خداوند متعال خواستارم که چشمانتان را باز کند و توفیق دهد که جهت ترک عقایدی که از آن به پیامبر اکرم ﷺ اهانت شود، پروای هیچ تعلق و خویشی نداشته باشید و عقایدی را اختیار نمایید که از آن عزت و عظمت پیامبر اکرم ﷺ به اثبات رسد و در جهان عظمت و سربلندی آن حضرت ﷺ برقرار شود.